ایران

صاحب امتیاز:
خبرگزاری جمهوری اسلامی
مدیر مسئول: محمدحسن روزی‌طلب
جانشین مدیر مسئول و سردبیر: کمیل نقی‌پور

تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۱۲۵۴ ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
پیامک: ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ روابط عمومی / نشانی: تهران خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸
صندوق پستی: ۵۳۸۸-۱۵۸۷۵ / امور مشترکین: ۸۸۷۴۸۸۰۰
چاپ: چاپخانه‌های همشهری، شرکت چاپ جام‌جم
سازمان آگهی‌های روزنامه ایران: دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
تهران خیابان خرمشهر شماره ۱۶ / پذیرش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)
انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران: ۵-۸۸۵۴۸۸۹۲
http://irannewspaper.ir

اذان ظهر ۱۱/۵۵ | اذان مغرب ۱۸/۱۱ | نیمه شب شرعی ۲۳/۱۳ | اذان صبح فردا ۴/۳۴ | طلوع آفتاب فردا ۵/۵۸

سخن روز

امام رضا علیه‌السلام:
هرگاه سختی به شما رسید، به واسطه ما از خدا کمک بجویید.
تفسیرالعیاشی: ج۲ ص۱۷۶

با یاد انوشیروان ارجمند روی صحنه می‌رویم

جلیل فرجاد: حدود ۱۰ سال پیش به پیشنهاد مهدی متوسلی برای بازی در «خورشید کاروان» دعوت شدم، همان لحظه در دل گفتم مگر انوشیروان ارجمند نیست. جویای احوال انوشیروان ارجمند بازیگر راهبِ ۱۴ سالِ این نمایش شدم، فهمیدم کسالتی دارد و در بیمارستان است. شب اول اجرا در برج میلاد تهران قبل از نمایش به عیادت انوشیروان رفتم، کسب اجازه کردم برای بازی در نقشِ راهب، اما او به هوش نبود. در بیمارستان بهار و برزو فرزندان انوشیروان عزیز از من خواستند در نمایش مخصوصاً در صحنه نجوا با سر مبارک امام حسین(ع) پدرشان را دعا کنم. اجرا تمام شد، دیدم همه ناراحتند اما متوجه موضوع نشده بودم، مهدی متوسلی نویسنده نمایش آرام آرام به من گفت انوشیروان ارجمند آسمانی شد. ترس و غمی از نبودن انوشیروان در دلم آمد، برای بازی در «خورشید کاروان» نذر کردم که در ایفای این نقش موفق باشم و با اعتقادات مردم بازی نکنم همانند انوشیروان ارجمند، که خدا را شاکرم تا این لحظه با کمک همه عزیزان در این امر سربلند بوده‌ام. ما هر شب با یاد انوشیروان ارجمند روی صحنه می‌رویم و می‌دانم او ما را می‌بیند.

بخشی از یادداشت این بازیگر به بهانه سی و یکمین سال اجرای نمایش «خورشید کاروان»

همیشه این جوری است. آدم یک کاربدی
ازش سر می‌زند، ولی حاضر نیست نتیجه‌اش را قبول کند.

سرگذشت هکلبری فین / مارک توین

نگاره

نیما شاه‌میری

تشویق کودکان به کتابخوانی از سنین پایین

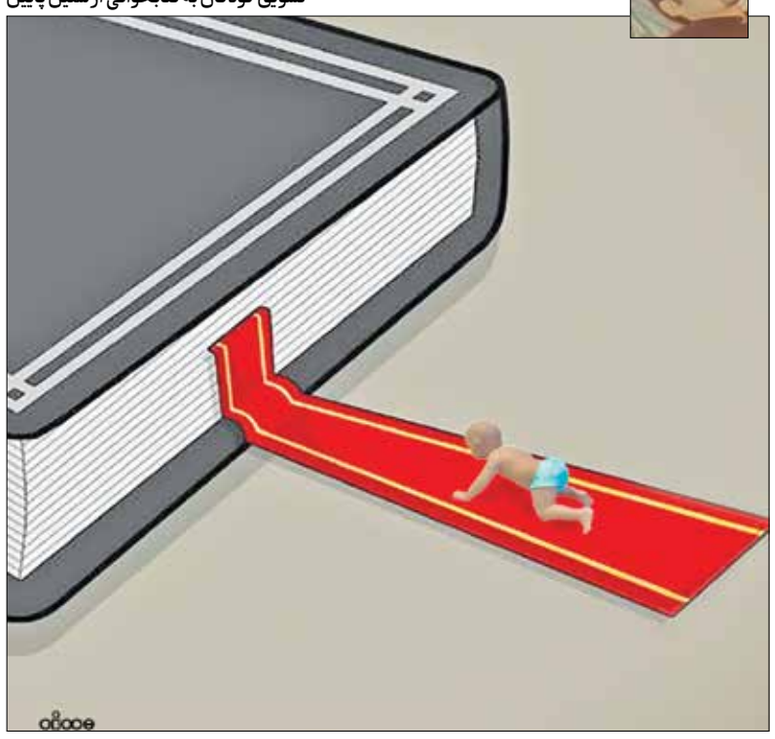

شعر ثروت و فقر من است

یادداشت

هرمز علیپور
شاعر

خوب یادم هست که با خواندن خلاصه‌ای از کتاب «لیلی و مجنون» نظامی و رباعیات خیام در قطع‌های کوچک و ارزان، حس کردم می‌توانم بنویسم که این احساس در کلاس دهم جدی و جسورتر شد. شروع کردم به نوشتن دوبیتی و مثنوی و رباعی. از بابت یادگیری و آموزش نه استادی داشتم و نه حتی مشوقی. کلاس یازده یا دوازده با مجله «فردوسی» آشنا شدم که در ۲۰ سالگی هم غزل و هم شعر سپید از من در مطبوعات روشنفکری و عادی چاپ شد و به‌عنوان شاعر شناخته شدم که برایم خیلی ذوق و کیف داشت. اما در مورد به قول شما همزیستی‌ام با شعر. دیگر به این فکر نمی‌کنم بلکه زندگی‌ام یکسره شده شعر و شعر. طوری که نمی‌توانم شرح دهم یا جواب روشنی بدهم. شعر برای من شرح دادنی نیست بلکه نوعی زیست است. مثل نفس، مثل عشق و تب. وقتی می‌بینم کسی به شعرم لطف نشان می‌دهد حس خوشایند و شعفی به من دست می‌دهد اما به‌گونه‌ای مرا در قبال دوستدارانم مقید می‌سازد. نوعی مسئولیت انسانی- معرفتی. نه الزاماً سیاسی و نقش ناجی و... برای خود قائل بودن. حس می‌کنم همچنان بر نقش صداقت که تاوان سنگینی دارد پای بسته بمانم. سعی می‌کنم روزبه‌روز بیشتر تلاش کنم که آدم و آدم‌تر بشوم و از همدلی‌های ارزشمند سوءاستفاده نکنم. شعر هم ثروت و هم فقر من است. البته خب این روزها شعر انگار مگر در فضاهای مجازی و به شکل نه آنچنان حرفه‌ای‌اش مورد توجه قرار نمی‌گیرد. با این حال این موضوع باید از جهات گوناگون و زوایای مختلف مورد بررسی قرار گیرد. شرایط امروز جهان شرایط بسیار پیچیده و ناگواری است و حتماً کشور ما هم شرایطش مجزا نیست. ناگفته نگذارم که به اعتقاد من مخاطبان اصلی و حرفه‌ای شعر همیشه کسانی بوده و هستند که خود دارای ذوق و دانش و فهم شعری‌اند. باز هنوز هستند کسانی که برای دست یافتن یا پیدا کردن یک کتاب از شاعر مورد قبول و علاقه و پسندشان از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کنند و باز هستند کسانی که کتابخانه‌شان را هفت شتر نمی‌کشند و فکر می‌کنند، «نیما» نامی خارجی است. مثلاً خودم دیدم که در فضای مجازی، شعری به‌نام نیما پخش شده بود که از گرانی و کرونا می‌گفت با سطرهایی چون «فکر را بالا باید برد...!» یا از این موارد دردناک و گریه‌آور. جوانان امروز می‌گویند، به‌جای کتاب‌خواندن، فیلم و سریال می‌بینیم و اینها می‌تواند جایگزین کتاب شود. البته نمی‌توان منکر این شد که جوانان امروز علاوه‌بر اینکه فیلم و سریال را ترجیح می‌دهند حق دارند با توجه به آنچه علم و دانش و معرفت امروزی جامعه بشری به آنها هدیه کرده و البته تربیت سرزمینی از وسایل و ابزاری استفاده کنند که با روحیات آنها دمخورتر می‌شود. این به آن معنا نیست که نقش کتاب و اهمیت آن تنزل پیدا کرده باشد. هیچ چیز نمی‌تواند جای کتاب را بگیرد و بستگی دارد به تأثیر خانواده و پیرامون. وقتی در بعضی از خانه‌ها با وجود شاغل بودن پدر و مادر حتی یک کتاب به قول معروف برای قسم‌خوردن پیدا نمی‌شود بیگانگی با کتاب به شکل هنجاری درمی‌آید و البته که مشکلات جامعه را هرگز کتاب‌ها حل نکرده‌اند. نظر من هم البته نگاه غمگینی است نسبت به غریبگی کتاب در بیشتر خانواده‌ها و این نگاه درست یا نادرست تأسف‌انگیز است.

کتابخانه‌ها و فرهنگ اشتراک

دمی با کلمه‌ای

محمد شهربان‌پور
فعال فرهنگی

اخیراً متوجه شدم که یکی از همکارانِ کتابدارم بسیار به شنا علاقه دارد. از آنجایی که هر روز به استخر می‌رود، از او پرسیدم که آیا تصمیم دارد خانه‌ای بگیرد که در آن استخر باشد یا نه. همکارم در پاسخ گفت که علاقه‌ای به استخر اختصاصی ندارد و ایده استخر عمومی را ترجیح می‌دهد، چراکه در این صورت همگان در یک مقوله مشترک قرار می‌گیرند. این عقیده دوستم نشانگر انگیزه اصلی او برای انتخاب شغل کتابداری است. کتابداران از منفعتِ منابع اشتراکی آگاهی کامل دارند و سهیم شدن در بسیاری مسائل را به فردگرایی ترجیح می‌دهند. این دست برتری دادن به امور مشترک جوهره حرفه کتابداری و کار در نهادهای کتابخانه‌های عمومی است. کتابداران، به سبب شغل‌شان، از محدودیت‌های مالکیت شخصی آگاه‌اند. کسی که در کتابخانه شخصی‌اش خود را از جامعه خویش جدا کرده نمی‌تواند کتابداری کارآمد باشد. هیچ کتابخانه‌ای به‌خودی‌خود نمی‌تواند بسنده و کافی باشد، بویژه در عصرِ پیشرفت‌های روزافزونِ فناوری و اطلاعات. منابع یک کتابخانه هرچقدر هم فراوان باشد، باز هم جوابگوی عصر فعلی نیست. برای آنکه به گنجینه آرشیوی سراسر جهان دسترسی داشته باشید باید منابع خود را به اشتراک بگذارید. با وجود اینکه کتابخانه‌ها به‌صورت ذاتی مؤسساتی اشتراکی هستند، اغلب آنان را به چشم دیگری می‌نگرند. بسیاری گمان می‌کنند که کتابخانه‌ها صرفاً انباری برای ذخیره کردن کتب و مدارک گوناگون‌اند و ارتباطی میان این نهاد و پیشرفت و ترقی جامعه وجود ندارد. با وجود این، اشتراک و ارتقای سطحِ عمومی یک جامعه یکی از دلایل وجودی نهادِ کتابخانه است. درستَ مثل اینکه بخواهید از همسایه‌تان شکر قرض بگیرید. کتابخانه‌ها نیز به همین شکل کار می‌کنند و با به اشتراک گذاشتن منابع غنی خود در اعتلای جامعه خود می‌کوشند. به بیان دیگر، کتابخانه‌ها مثل همسایه‌ای هستند که تمام امکانات‌شان را در اختیار شما قرار می‌دهند. این درست همان وجهی است که بسیاری از آن غافل‌اند. به امانت گرفتن یک کتاب از کتابخانه به نظر بسیاری عملی است فردی؛ شخص به کتابخانه می‌آید، کتاب موردنظرش را برمی‌دارد و سپس آن را به امانت می‌گیرد تا در تنهایی خود آن را بخواند اما خصلتِ عمومی و اشتراکی یک کتابخانه است که چنین عملی را ممکن می‌کند. جوامع دارای کتابخانه- حال چه یک شهر باشد، چه یک دانشگاه و چه یک شرکت- از اهمیتِ کلی اعمال فردی آگاه‌اند، اما این را نیز در نظر می‌گیرند که هیچ‌کس آن‌قدر کتاب ندارد که از چنین مکان‌هایی بی‌نیاز باشد. اینگونه است که اعضای جامعه گردهم می‌آیند تا منابع خود را در نهادی به نام کتابخانه جمع کنند و آن را به‌صورت برابر در اختیار همگان قرار دهند. منابع کتابخانه نه‌تنها در اختیار همگان قرار دارند، بلکه کتابخانه‌ها یکی از معدود مؤسساتی هستند که بر همگان تأثیر می‌گذارند. به قول یکی از رؤسای کتابخانه، در دانشگاه‌ها تنها جایی که همه دانشجویان به یک اندازه به نقایص و برتری‌هایش توجه نشان می‌دهند غذاخوری و همچنین کتابخانه است. این خود نشان از ماهیت اشتراکی و همگانی کتابخانه‌ها دارد. کتابخانه‌ها، برخلاف بسیاری مؤسسات که تنها به سود و منفعت خود فکر می‌کنند، بیش از هر چیز به جامعه خود بها می‌دهند و در این میان کتابداران به‌عنوان متصدیان این نهادها نقش بسیار ارزنده و مهمی در ارتقای این اجتماع دارند. کتابخانه‌ها یکی از معدود مؤسساتِ عمومی هستند که مردم از بودن‌شان در همسایگی خود احساس رضایت می‌کنند. براساس یک تحقیق، پس از داروخانه‌ها و فروشگاه‌های مواد غذایی، کتابخانه‌ها مطلوب‌ترین مکان برای بسیاری از مردم هستند. اینکه کتابخانه‌ها در این لیست بالاتر از مدرسه، بیمارستان و زمین‌های بازی قرار می‌گیرند خود نشان از جایگاه و نقش ارزنده آنان در ساختار اجتماع دارد. دیوید بروکز، روزنامه‌نگار و محقق، در یادداشتی به این نکته می‌پردازد که مردم پیش‌تر حول چیزی تشکیل زندگی می‌دادند که برای همه‌شان مشترک بود: واحه، رودخانه، بندر و الی آخر. اینها نهادهایی جغرافیایی هستند که یک اجتماع حول آن ادامه حیات می‌دهد. امروزه مراکز دیگری نیز در شکل‌گیری یک اجتماع تعیین‌کننده‌اند؛ مراکزی چون بیمارستان، مدرسه و غیره. البته با فراگیر شدنِ تدریس خصوصی در روزگار ما دیگر نمی‌توان مدارس عمومی را نوعی گذرگاه جامعه دانست. در دنیای امروز، نه‌تنها نبودِ نقطه جغرافیایی مشترک در میان اعضای جامعه به‌وفور حس می‌شود، بلکه مردم هر روز بیش از پیش از یکدیگر فاصله می‌گیرند. کتابخانه‌ها در اینجاست که می‌توانند اهمیت خود را بیش از پیش نشان دهند. این مراکز می‌توانند رده‌های گوناگون اجتماع را گردهم آورند و کتابداران نیز در این میان با خدمات خود می‌توانند نقشی سازنده در پیشرفت یک جامعه ایفا کنند.

فیلم «عقاب‌ها» از کجا آمد؟

پیشنهاد

صادق وفایی
خبرنگار

همان‌طور که می‌دانید فیلم سینمایی «عقاب‌ها» در کنار فیلمی چون «کانی‌مانگا» از پرفروش‌ترین فیلم‌های ژانر دفاع مقدس و جنگی ایران به حساب می‌آید؛ فیلمی که براساس کتابی به‌عنوان «سقوط در چهلمین پرواز» ساخته شده و شامل خاطرات امیر خلبان یدالله شریفی‌راد است. شریفی‌راد متولد سال ۱۳۲۵ در روستای نسا در طالقان است و کتاب خاطراتش طی سال‌های گذشته با نظارت فرامرز توکلی در قالبی جدید منتشر شد. او در مقدمه این چاپ جدید از تهیه‌کنندگان فیلم «عقاب‌ها» این گله را دارد که بدون اطلاعش داستان زندگی او را تبدیل به فیلم سینمایی کردند. به‌هرحال کتاب خاطرات یدالله شریفی‌راد از چندماه اول جنگ تحمیلی، عقاید و باورهای خلبان‌های نیروی هوایی ارتش را که به تعبیر امیرخلبان فریدون صمدی ۶ ماهه اول جنگ را اداره کردند، به‌خوبی نشان می‌دهد. شریفی‌راد قلم و لحنی حماسی و انقلابی دارد و در عین حال احساساتی و بسیار عاطفی هم هست. به‌عنوان مثال در این خاطرات می‌توان جملاتی چون «به گفته رهبرمان، جنگ جنگ است و عزت و حیثیت ما در گرو این جنگ.» (صفحه ۳۶) را بارها شاهد بود. خاطرات این خلبان در «سقوط در چهلمین پرواز» که البته به‌سادگی در بازار نشر و تهران قابل تهیه نیست، در ۳ فصل اصلی «فصل اول: یورش»، «فصل دوم: سقوط در چهلمین پرواز» و «فصل سوم: حرکت به سوی وطن» تدوین شده‌اند. این خاطرات مربوط به دورانی هستند که سرهنگ مرتضی فرزانه یکی از خلبانان قدیمی و کهنه‌کار F5 فرمانده پایگاه دوم شکاری تبریز بود و شریفی‌راد نیز عادت داشت اگر از منزل و در حضور همسرش راهی مأموریت می‌شود، از زیر قرآن سفره عقد خود عبور کند. این خلبان پس از سقوط و سپس بازگشت به میهن، به‌عنوان دیپلمات به پاکستان اعزام و سال ۶۶ به اتهام جاسوسی بازداشت شد. پس از اثبات بی‌گناهی و عدم دست‌داشتن در توطئه نیز با توجه به روحیه احساساتی و عاطفی خود دلشکسته شد و به کانادا مهاجرت کرد. کتاب «سقوط در چهلمین پرواز» و فیلم «عقاب‌ها» تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با هم دارند که مخاطب علاقه‌مند متوجه آنها خواهد شد.

پوستر فیلم «عقاب‌ها» به کارگردانی سامونل خاچیکیان

طبق نوشته‌های شریفی‌راد در کتاب «سقوط در چهلمین پرواز»، مشاهده محرومیت‌ها و ظلم‌هایی که دولت صدام در حق مردم عراق و کردها می‌کرد، باعث شد وجود این خلبان سرشار از خشم انقلابی نسبت به صدام شود و با خود فکر کند مردم ایران، بحق لقب «صدام یزید» را به او داده‌اند. خانواده یدالله شریفی‌راد تا یک‌روز پس از سقوط او به‌کلی از وضعیت او بی‌خبر بودند و هر روز نیز با شایعه‌ای درباره سرنوشت او روبه‌رو می‌شدند. ۲۱ روز پس از سقوط بود که نامه شریفی‌راد به‌واسطه یک کرد مبارز به نام کاک‌محمود به دست آنها رسید و از زنده بودنش یقین حاصل کردند. شریفی‌راد پس از تحمل چندهفته آوارگی در کوه‌های سرد کردستان عراق، با فداکاری این مبارزان ضدبعثی به مرز ایران رسید و در چند مراسم مختلف مورد استقبال قرار گرفت. فرازهای مربوط به روبه‌رو شدن با همسرش هم ازجمله فرازهای عاطفی و احساسی کتاب خاطرات این خلبان است.

هنرمندان در فضای مجازی

در شبانه‌روز گذشته اخبار فرهنگی و هنری به فعالیت‌های تازه گروه‌های نمایشی، تلویزیون، اکران تازه فیلم‌ها و خبرهای جدید دنیای کتاب اختصاص داشت که بعد از ایام سوگواری و با ورود به ماه ربیع‌الاول با برنامه‌های شاد میزبان مخاطبان هستند.

■ **یاد**

۷ مهرماه مصادف است با زاد روز استاد حسین دهلوی، موسیقیدان، آهنگساز و رهبر ارکستر. استاد دهلوی آموزش موسیقی را از پنج سالگی نزد پدرش، معزالدین دهلوی که از شاگردان علی اکبر شهنازی بود، آغاز کرد و در ۹ سالگی با تشویق مادرش به ساز ویولن علاقه‌مند شد و فراگیری ویلون را نزد ابوالحسن صبا پی گرفت. «باله بیژن و منیژه» و «سبکبال» از پرآوازه‌ترین آثار او می‌باشند. زنده یاد حسین دهلوی، در سال ۱۳۴۱ به ریاست هنرستان موسیقی ملی برگزیده شد و تا فروردین ۱۳۵۰ این سمت را عهده‌دار بود.

■ **دیگه چه خبر!**

■ همزمان با هفته دفاع مقدس چهار مستند «کمپانی روحیه»، «لبخند بزن رزمنده»، «رفیق» و «جنگ و لبخند» از شبکه نسیم روی آنتن می‌رود. به گزارش خبرگزاری مهر، همزمان با هفته دفاع مقدس برای اولین بار در حوزه مستندسازی دفاع مقدس چهار مستند طنز «جنگ و لبخند»، «کمپانی روحیه»، «لبخند بزن رزمنده» و «رفیق» به تهیه‌کنندگی حسین همایون‌فر و محصول گروه مستند بنیاد فرهنگی روایت فتح از شبکه نسیم روی آنتن می‌رود. مستندهای «جنگ و لبخند» و «رفیق» به کارگردانی حسین همایون‌فر به ترتیب در روز جمعه ۸ مهر و «کمپانی روحیه» و «لبخند بزن رزمنده» به کارگردانی میثم بابایی به ترتیب در روزهای چهارشنبه ۶ و پنجشنبه ۷ مهر در ساعت ۲۰ از شبکه نسیم میهمان خانه‌ها می‌شود. همچنین بازپخش این آثار نیز در چهار نوبت ۲ و ۵ بامداد و ۱۰ و ۱۴ روز بعد خواهد بود.

■ خبر دیگر درباره اکران دو بسته فیلم کوتاه «ویرگول، پاییز» و «مکث کوتاه» است که شامل هفت فیلم کوتاه بوده و از امروز چهارشنبه ۶ مهرماه ۱۴۰۱ در سه پلتفرم هاشور، ویدیو و تیوال به‌صورت اشتراکی و فروشی به‌صورت آنلاین اکران می‌شود.

بسته «ویرگول، پاییز» شامل چهار فیلم کوتاه «تانک شب» ساخته امیررضا زرین‌بخش در ژانر جنگی و دفاع مقدس، «اضافه‌بار» ساخته یاس میلانی در ژانر ملودرام، «جایی در میان گاوها» ساخته محمدعلی حسینی و حسین فلاح‌آبادی، در ژانر درام و «پل» ساخته وحید حسین‌زاده در ژانر ملودرام تهیه و تولید شده است.

بسته «مکث کوتاه» نیز شامل دو فیلم کوتاه «نورا جان» ساخته مهدی نوری در ژانر درام، «Low battery» ساخته سیدحمید حسینی در ژانر فانتزی و درام و مستند کوتاه «آقای شعار» ساخته محمدحسن خوش‌رفتار یک مستند کوتاه تاریخی است.

■ نمایش عروسکی «ریزجان» به نویسندگی هادی حسنعلی و کارگردانی ندا وفایی، بعد از وقفه‌ای کوتاه از ۱۰ مهر ۱۴۰۱ اجرای خود را آغاز خواهد کرد. این نمایش همه روزه به‌جز شنبه‌ها ساعت ۱۷ در سالن بوستان مرکز تئاتر کانون روی صحنه می‌رود و علاقه‌مندان می‌توانند برای خرید بلیت و ذخیره جا به سایت تیوال مراجعه کنند. «ریزجان» از تولیدات مرکز تولید تئاتر و تئاتر عروسکی کانون و ویژه مخاطبان خردسال و کودک است.

دعواهای ادیبانه

ضدآفتاب مرغوب

بهاءالدین مرشدی
داستان‌نویس

اینکه پرویز ناتل خانلری اسم خاصی دارد شکی درش نیست. اصلاً هم پرویز بودن و هم خانلری بودن و هم ناتل بودن خیلی عجیب است. اصلاً نام خیلی مهم است. همان‌طور که شمس لنگرودی در یکی از شعرهایش می‌نویسد نام‌ها به شکل آدمی در می‌آیند همین است که مثلاً همین آقای شمس لنگرودی از محمدتقی جواهری گیلانی تبدیل می‌شود به شمس لنگرودی. از این دست مثال‌ها زیاد است. چه قدما و چه متأخرین. اما کار با اسم خانلری تمام نمی‌شود و ماجرای ناتل هم هست که نامی عجیب است. ناتل نام قدیمی یکی از شهرهای مازندران است. نیما به او توصیه می‌کند این اسم را به اسم خودش اضافه کند. اصلاً انگار نیما یک آدم عجیب در نامگذاری است. او می‌داند اسم چقدر در سرنوشت‌ها تأثیر دارد. مثلاً فکر کنید یکی پرویز خانلری باشد و یکی پرویز ناتل خانلری. شما کدام‌یک را به‌خاطر می‌آورید؟ اما همین آقای خانلری یک اسم دیگر هم با خودش یدک می‌کشد. آن هم عقاب است. یعنی وقتی حرف از شعر می‌شود یکهو یکی می‌گوید عقاب خانلری را خوانده‌اید؟ اصلاً شاید این شعر حتی از خود خانلری هم مشهورتر باشد. شعری که در آن گفت‌وگوی یک کلاغ و یک عقاب است و کلاغ ویژگی‌های کلاغ بودن را می‌گوید و عقاب هم فکر می‌کند که هرگز نمی‌تواند کلاغ باشد و دلش می‌خواهد همان عقاب باقی بماند و این است که می‌گوید: «رفت و بالا شد و بالاتر شد، راست با مهر فلک همسر شد». این‌طوری است که یکی از شعرهای داستانی و شگفت ادبیات فارسی رخ نموده است. همین شعر هم ماجرای خودش را دارد. اینکه خانلری می‌گوید در سنین نوجوانی شعر را تقدیم کرده به هدایت و بعد تقدیمی شعر برداشته شده و بعد هم سی سال شعر چاپ نمی‌شود هم خودش ماجرا در ماجراست و البته شعری که نیما سروده با نام عقاب و اکنون در دسترس نیست هم ماجرایی اضافی است و اصلاً نمی‌دانیم این شعر چه شده است. اما آن‌طور که همین آقای خانلری را می‌شناسیم نه فقط در بعد شاعری‌اش است بلکه او بیشتر یک استاد دانشگاه است. او یک پژوهشگر و محقق ادبیات است و یک روزنامه‌نگار و البته یک سیاستمدار هم هست. این‌همه پرویز ناتل خانلری است و این‌طوری می‌شود که وجهه دانشگاهی و سیاست خانلری از بعد شاعری‌اش پررنگ‌تر است و همین است که انگار همین باعث شده کمی با نیما زاویه پیدا کند و ماجراهایی با نیما دارد و نیما هم ماجراهایی با او دارد. البته این ماجراها که می‌گوییم خیلی زیرپوستی است و حداقل تا زمان زنده بودن نیما علنی نمی‌شود. مثلاً همان وقتی که ناتل خانلری وزیر می‌شود و سیمین دانشور که همسایه نیما است در گفت‌وگویی می‌گوید که نیما به او گفته نکند ناتل خانلری حالا که وزیر شده دستور بدهد مرا بگیرند به جرم اینکه مصراع‌ها را کوتاه و بلند کرده‌ام و البته این کوتاهی و بلندی مصراع‌هاست که سر و صدای خیلی‌ها را در می‌آورد و یکی‌اش مهدی حمیدی شیرازی است که دعوایش با نیما مشهور است. این است که جرم نیما کوتاه و بلند کردن مصراع‌های شعر است و چیزی که خیلی‌ها تاب آن را ندارند. اما از قدیم گفته‌اند دعوا نمک زندگی است.